

قدرتهای جهان مطبوعات

همراه با وقایع‌نگاری یک شکست

بازتاب آخرین سالهای رژیم شاه
در دوازده روزنامهٔ بزرگ جهان

مارتین واکر

ترجمهٔ
محمد قائد

فرهنگ نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تهران - ۱۴۰۰

فهرست

یادداشت ویراست جدید / هفت
یادداشت مترجم: تقدس و ابتذال ستونهای چاپی / یازده
درباره نویسنده / بیست و هفت
یادداشت مؤلف / بیست و نه

مقدمه / ۳

۱ تایمز / ۴۵

تایمز: سرمقاله‌ها / ۸۳

۲ لوموند / ۹۷

لوموند: سرمقاله‌ها / ۱۲۱

۳ دی ولت / ۱۲۹

دی ولت: سرمقاله‌ها / ۱۵۱

۴ کوریهره دِلا سِرا / ۱۵۹

کوریهره دِلا سِرا: سرمقاله‌ها / ۱۸۶

۵ پراودا / ۱۹۵

پراودا: سرمقاله‌ها / ۲۲۰

۶ الاهرام / ۲۲۷

الاهرام: سرمقاله‌ها / ۲۵۲

۷ آساهی شیمبون / ۲۵۹

آساهی شیمبون: سرمقاله‌ها / ۲۸۰

۸ نیویورک تایمز / ۲۸۷

نیویورک تایمز: سرمقاله‌ها / ۳۱۷

۹ واشنگتن پست / ۳۲۵

واشنگتن پست: سرمقاله‌ها / ۳۵۴

۱۰ گلوب آند میل / ۳۶۵

گلوب آند میل: سرمقاله‌ها / ۳۸۶

۱۱ ایچ ملیورن / ۳۹۳

ایچ ملیورن: سرمقاله‌ها / ۴۱۳

۱۲ راند دیلی میل / ۴۱۹

راند دیلی میل: سرمقاله‌ها / ۴۴۵

وقایع‌نگاری یک شکست / ۴۵۳

نتیجه‌گیری / ۵۱۵

نمایه / ۵۲۳

یادداشت ویراست جدید

در سالهایی که از انتشار این کتاب می‌گذرد تحولاتی تاریخی در جهان روی داده است. دیوار برلن برچیده شد، با انحلال اتحاد شوروی جنگ سرد پایان یافت و به‌رغم تغییرهای بنیادین در کشورهای اروپای شرقی برخی یا بسیاری از نخبگان آن جوامع بار دیگر با انتخابات عمومی به ساختار حکومت راه یافتند.

پراودا یکی از روزنامه‌های مطرح شده در این کتاب سال ۱۹۸۸ نزدیک به ۱۰/۷ میلیون تیراژ داشت (و حزب کمونیست ۱۳ میلیون عضو) اما در ۱۹۹۱ با حمایت از کودتایی نافرجام علیه تغییرات اساسی در کشور، پشتیبانی بخش بزرگی از افکار عمومی و نیز دولت جدید را از دست داد. در هنگامه گردباد اجتماعی و زلزله سیاسی، در تمام موارد کاملاً روشن نبود چه کسی از چه چیزی طرفداری می‌کند و با چه مخالف است، و شرایط فرار سیاسی کار را بر قلمزنانی که امشب برای فردا صبح می‌نویسند دشوار می‌کرد. در همان سال با ضبط شدن اموال حزب کمونیست یارانه‌هایی که پراودا از بودجه عمومی می‌گرفت قطع شد. در ۱۹۹۲ دو بازرگان یونانی روزنامه را خریدند و در آن سرمایه‌گذاری کردند اما تیراژ تا ۲۰۰,۰۰۰ نسخه پائین آمد. در ۱۹۹۶ ناشران پراودا انتشار آن را متوقف کردند و به جای آن هفته‌نامه‌ای رنگی با عنوان پراودا پیات ('حقیقت پنج') راه انداختند. در همان زمان، تنی چند از هیأت تحریریه پراودای قدیم دست به انتشار نشریه‌ای با همین نام زدند و گروهی دیگر نیز روزنامه‌ای رقیب با همین عنوان راه انداختند. سال ۱۹۹۸ دادگاهی در

مسکو رأی داد پروادلی دوم - یا در واقع، سوم - نامش را تغییر دهد و نشریهٔ اخیر از آن پس سلووو ('کلمه') نامیده شد. به این ترتیب، به‌رغم جاذبهٔ نام پروادا و تمایل افرادی به تداوم آن، روزنامهٔ مورد بحث در این کتاب در ۱۹۹۱ پس از هفتاد سال انتشار متوقف شد اما حزب کمونیست روسیه سال ۱۹۹۶ توانست دوباره مالکیت آن را به دست آورد گرچه دادگاه به وبسایتی با همین نام اجازهٔ ادامهٔ فعالیت جداگانه داد.

یک روزنامهٔ مورد بحث دیگر، راند دیلی میل آفریقای جنوبی که سال ۱۹۰۲ راه افتاده بود در ۱۹۸۵ با پایان شرایط آپارتاید تعطیل شد اما در ۲۰۱۴ وبسایتی با همین نام در سپهر اینترنت سر برآورد.

متن انگلیسی کتاب (۱۹۸۴) که تحقیقی است در عملکرد ۱۲ روزنامهٔ سرآمد چهار قاره در دههٔ آخر حکومت رژیم سابق ایران، تجدید چاپ نشد و تردید دارم به زبان دیگری جز فارسی ترجمه شده باشد. مؤلف آن ۲۹ سال همکار گاردین لندن بود.

چاپ سوم برگردان فارسی کتاب در شرایطی انتشار می‌یابد که نشریهٔ کاغذی تا حد زیادی جای خود را به نشر آنلاین می‌دهد. موردی مهم در زمینهٔ مطبوعات غرب که در این کتاب نیامده روزنامهٔ ایندپندنت است. سال ۱۹۸۶ در لندن راه افتاد و در ۲۰۱۶ به وبسایت تبدیل شد.

در ویراست دوم کتاب حاضر بسیاری از ارقام مالی را به این سبب که بدون تبدیل به نرخ ثابت معنای چندانی ندارند کنار گذاشتم و کوشیدم متن، با توجه به آنچه مورد نظر مؤلف بوده، به تاریخچه نزدیک‌تر باشد تا به گزارش وضع موجود. این کتاب از این نظر که تاریخچهٔ پیدایش و رشد روزنامه‌های سرآمد چهار قاره را بازگو می‌کند در نوع خود بی‌همتا است و به احتمال بسیار زیاد چنین خواهد ماند. توجه کلاسهای روزنامه‌نگاری و علوم اجتماعی دانشگاه‌های ایران به این کتاب تأییدی است بر ارزش آکادمیک و تحقیقی آن. بررسی انعکاس تحولات هفت سال آخر رژیم پهلوی در آن روزنامه‌ها، به بیانی آماری، به اعتبار کتاب به‌عنوان اثری معتبر و تحقیقی می‌افزاید.

تحولات مطبوعات ایران از نیمه دهه ۱۳۷۰ شباهتهای بسیار به تجربیات نشریات مبارزه‌جو و نوظلب‌کشورهای دیگر در صد سال گذشته دارد، و این مایه اعتبار بیشتری برای کتاب است. پاره‌ای از آن مسائل و گرفتاریها - چه از جنبه اقتصاد نشر و یافتن خریدار و خواننده و آگهی‌دهنده کافی، و چه از نظر درگیری در دادگاه - در کل، تکرار همان شرایطی است که روزنامه‌های بررسی شده در این کتاب از سر گذراندند، با این تفاوت که دسته اخیر تقریباً همگی به حیات و انتشارشان ادامه دادند. تزییق پول به نشریات در بسیاری جاهای جهان غیرقانونی است و حجم کمک‌های نقدی و جنسی مستقیم و غیرمستقیم و پنهان و آشکار جمهوری اسلامی ایران به نشریات رسمی و نیمه‌رسمی شاید تنها با کشورهای نفتی خاورمیانه قابل مقایسه باشد. همین‌طور، برعکس، تیراژ چندهزارتایی نشریات ایران در قیاس با چندصدهزارتا و در مواردی بالای میلیون همتایان آنها در جاهای دیگر دنیا. تیراژ چند هزارتایی روزنامه‌هایی که به آنها یارانه -مقداری حتی به ارز- پرداخت می‌شود اما نه خریدار واقعی دارند و نه خواننده، پدیده‌ای است شدیداً ایرانی.

مطبوعات بسیار بیش از آنچه غالباً اذعان می‌شود بر فکر افراد تأثیر می‌گذارند. از مهمترین خدمتهای مطبوعات آگاه‌کردن خواننده است که چه چیزهایی را نمی‌داند و باید بداند. بدون مطبوعات، احتمال اینکه فرد نداند چه چیزهایی را نمی‌داند بسیار بیش از زمانی است که خواننده مطبوعات باشد. از پیامدهای ناخواسته چنین ضرورتی یکی این است که خواننده گمان کند نویسندگان مطبوعات به حقایق و واقعیات محسوس و ملموس دسترسی دارند. دوم آنکه اشتباه قضاوت مطبوعات به‌عنوان محصول فکر انسانهایی جایز الخطا، خواننده را دست‌کم مدتی به اشتباه بیندازد.

درهرحال، یکی از فایده‌های مهم آگاهی از شرح احوال دیگران این است که مطمئن شویم، به بیان چارلز دیکنز در مطلع غنایی داستان دو شهر، احساس به سربردن در بهترین و بدترین زمان همواره توأم‌اند.

دو بخش «وقایع‌نگاری یک شکست» و «نتیجه‌گیری» در پایان کتاب مروری است بر مطالب آن ۱۲ جریده پیرامون تحولات ایران در سالهای منتهی به بهمن ۵۷. برای بسیاری خوانندگان حتی سالمندتر آن روزنامه‌ها شاید موضوع به تاریخ پیوسته و حتی فراموش شده باشد. اما با اطمینان می‌توان گفت نسل جوان ایران که از آن واقعه خاطره شخصی ندارد اکنون در چهلمین سالگردش بیش از نسل پیشین در جزئیات بی‌مانندی که این کتاب به دست داده و در نتیجه‌گیری آن تأمل می‌کند. در حال این پرسش که چه کسی، یا چه کسانی، زیراب آن دستگاه را زدند همچنان پاسخهایی متنوع دارد: امریکا، بریتانیا، شرکتهای نفتی، روشنفکرها، چپ، نیروهای مذهبی، همه با هم.

طی دهه ۱۹۷۰ دگرگونی سریع اجتماعی و آشفتنگی اقتصادی و اعتراض گسترده و سرکوبی فزاینده در ایران موضوع توجه ناظران و اسباب نگرانی سیاسیون غرب بود و سالها جایی در میان مطالب بین‌المللی نشریات تراز اول جهان داشت. برخلاف اعتقاد رایج در ایران، در واقع این‌گونه نبود که دستهایی مرموز برنامه‌ای خلق‌الساعه روی صحنه آورده باشند. بخش پایانی اگر هم پاسخی قاطع و قانع‌کننده به این پرسش ندهد که به‌واقع چه شد و کار که بود، می‌تواند به ما کمک کند تمام جنبه‌های نوستالژی جاری در فولکلور سیاسی ایران را مسلّم نپنداریم.

م.ق.

دی ۸۱ برای ویراست دوم

و آبان ۹۷ برای ویراست سوم

یادداشت مترجم

تقدّس و ابتذال ستونهای چاپی

او همان روزنامه‌ای را می‌خواند که پدرش در
زمان خود می‌خواند. عقاید روزنامه چندین
بار عوض شده اما او تغییر نکرده؛ همچنان بر
همان عقیدهٔ روزنامهٔ خویش است.
رومن رولان، جانی شیفته

امروز باز [شاه] روزنامهٔ پدرسوخته که
خواندن این روزنامه مرا کشت به دست من
دادند.

از یادداشتهای روزانهٔ اعتمادالسلطنه^۱

در زندگینامهٔ جرج پنجم پادشاه انگلستان نوشته‌اند بر پایهٔ یادداشتهای
شخصی پزشک مخصوص او، ساعت ۱۱ شب ۲۰ ژانویهٔ ۱۹۳۶ قدری
مرفین و کوکائین به پادشاه هفتادساله و به‌شدت بیمار تزریق کردند و او
چهل دقیقه بعد مُرد. هدف از این کار نه تنها تسکین درد جرج پنجم، که

۱. محمدحسن اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات و وظیفه داشت زمانی که ناصرالدین‌شاه
مشغول صرف ناهار و اسب سواری یا در حال استراحت بود برایش روزنامه‌های خارجه
بخواند و ترجمه کند.

اعلام خبر مرگ او در روزنامه‌های خواص پسند صبح هم بود زیرا لابد اگر می‌گذاشتند مرد محترض آرام‌آرام بمیرد انتشار خبر درگذشتش ممکن بود به "جراید کمتر مناسب عصر" بکشد.^۱

این درجه از اسنویسم و وسواس در رعایت شأن در همه حالات را شاید تنها بتوان در جوامعی به شدت سنت مدار و طبقاتی یافت. در هر حال، نمایانگر ارتباطی ارگانیک بین یک نشریه و حامیان آن در سلسله مراتب اجتماعی است. می‌توان گفت اعتبار مطبوعات چیزی بسیار متفاوت از اعتبار اندیشه خوانندگان آن نیست، یعنی بحث را این‌گونه مطرح کرد که مطالب نشریه در چشم خواننده وفادارش اهمیتی فراتر از نوشته‌ای معمولی می‌یابد و نه تنها حاوی یک رشته اطلاعات، بلکه حامل تأیید دوباره ارزشهایی از پیش پذیرفته شده هم هست.

بسیاری از روزنامه‌نخوانها (و حتی کسانی از میان روزنامه‌خوانها)ی دنیا پنهان نمی‌کنند که به مطبوعات اعتماد چندانی ندارند. اصطلاحات و صفاتی مانند "شتابزدگی ژورنالیسم" و "دید ژورنالیستی" خالی از خوشامدگویی‌اند.^۲ گرچه رقابت شدید تلویزیون سبب شده مطالب نشریات معتبر به مراتب دقیق‌تر، عمیق‌تر و قابل اعتمادتر از گذشته شود،

1. Francis Watson, *The Death of George V.*

سالها شهرت داشت جرج پنجم در بستر مرگ پرسید "اوضاع امپراتوری از چه قرار است؟" سال ۱۹۸۶ پس از درگذشت پزشک مخصوص او از یادداشت‌هایش نقل شد واپسین حرف پادشاه، خطاب به پرستاری که آخرین آمبول را به او زد، این بود: "مرده شورت ببرد." جراید "کمتر مناسب" عصر هم یقیناً به اندازه جراید وزین صبح در جانداختن این جعل همکاری کردند.

۲. برای مثال، وقتی جلال آل‌احمد عنوانی عجیب مانند ارزیابی شتابزده که در حکم نقض غرض است روی مجموعه مقاله‌هایش می‌گذاشت، موافقان و مخالفانش هر جا استدلال او را ضعیف می‌یافتند معمولاً بیدرنگ نظر می‌دادند این مطالب "ژورنالیستی" است، و کمتر بر روش استدلال، محدودیت میدان دید، مفروضات ناکافی و نتیجه‌گیریهای معمولاً سست او انگشت می‌گذاشتند. عذر شتابزدگی در مطبوعات با توجه به ضرب‌الاجل کوتاه چاپ و انتشار مناسبی می‌یابد اما نمی‌تواند برای متنی که سر فرصت نوشته می‌شود و به دلخواه انتشار می‌یابد پذیرفتنی باشد.

هنوز هم معمولاً ستونهای روزنامه‌هاست که زیر ذره‌بین نقّادی می‌رود. هر نوشته‌ای را می‌توان تا سالهای سال زیر و بالا کرد، اما از تصاویر تلویزیون، هرچند که شاید تأثیر آنی نیرومندتری بر بیننده بگذارد، معمولاً چیز زیادی باقی نمی‌ماند.

در یک دسته‌بندی کلی، مطبوعات روزانه دنیا را به دو دسته عامه‌پسند و سطحی، و جدی و وزین تقسیم می‌کنند.^۱ دسته اول نشریاتی به حساب می‌آیند که در کسب‌وکار ایجاد هیجان و از کاه کوه ساختن‌اند. برای این قبیل جراید - که در فرهنگ غرب "مطبوعات زرد"، "مطبوعات فاضلاب" یا "مطبوعات بلوار" خوانده می‌شوند - یک جامعه عبارت از محلی است که در آن مرتباً قتل‌های موحش، سرقت‌های بزرگ و رسوایی‌های عشقی روی می‌دهد. با این تلقی، رفتارهای ناهنجار اشخاص بی‌پروا مهمترین موضوعی است که شرح و تفصیل آنها را می‌توان صبح و عصر به دست خوانندگان شیفته هیجان رساند. در غرب تیراژ روزنامه‌های جدی چند صد هزار است و تیراژ چنین نشریاتی چند میلیون.

اما مطبوعات موقّر و جدی هم به نوبه خود کم‌وکسر بسیار دارند. در هفت هشت سال آخر حکومت شاه تقریباً تمام روزنامه‌های معتبر جهان قدرت و پایه‌های حکومت او را بی‌منازع معرفی کردند و مخالفت‌های داخلی و خارجی را، به عنوان مواردی پراکنده در صحنه انسجام‌یافته کشوری به‌پول‌رسیده با یک رهبر نیرومند، دست‌کم گرفتند.^۲ کسی که

۱. نشریات نوع اول (tabloid) قطع کوچکتر، و نوع دوم (broadsheet) قطع بزرگتری دارند.

۲. اواخر شهریور ۵۷ یکی از ویراستاران ارشد روزنامه گاردین چاپ لندن که تحولات ایران را با دقتی بیش از بسیاری نشریات دیگر دنیا دنبال می‌کرد به نگارنده اطمینان می‌داد فقط تیر بی‌خطای یک تروریست می‌تواند در وضع شاه ایران تغییری بدهد. گرچه در آن زمان در تخیل کمتر کسی می‌گنجید شاه با پای خویش از تخت سلطنت پائین بیاید، تفاوت در این است که روزنامه‌نگاران ناگزیرند هر روز درباره اوضاع جهان نظر بدهند و نظر آنها به‌عنوان سند باقی می‌ماند، در حالی که بسیاری دیگر از مردم هرگاه از فهم چیزی در بمانند می‌توانند خیلی راحت سکوت کنند.

آرشیو روزنامه‌های صحافی و زردشده را ورق بزند به چیزهایی عجیب برمی‌خورد که گاهی خاطره‌انگیزند و گاه اسباب حیرت: پیش‌بینی‌هایی که هرگز به تحقق نپیوست؛ خبرهایی که از پایه نادرست بود؛ تحلیل و تفسیرهایی که از فرط بی‌ربط بودن حالا فقط خنده‌دارند؛ راهنمایی‌هایی به افراد و حکومتها که، پس از گذشت زمان، بیشتر گمراه‌کننده به نظر می‌رسند؛ قضاوت‌هایی که در موردشان نمی‌توان صفتی جز ناعادلانه به کار برد؛ کج‌فهمی‌ها، پیله‌کردنها، پافشاری در به کرسی نشاندن حرفهای من‌درآوردی و کوتاه‌بینانه، و بسیاری چیزهای دیگر.

پس چه عاملی سبب می‌شود اعتبار مطبوعات پابرجا بماند و آیا مطبوعات اساساً اعتباری دارند؟ اعتبار مطبوعات را از دو جنبه می‌توان بررسی کرد. اول، از جهت بینش سیاسی-اجتماعی و منافع طبقاتی خواننده. هر خواننده‌ای معمولاً به نشریه‌ای تمایل پیدا می‌کند که منافع و فرهنگ طبقاتی او را اصل بگیرد. «حقیقت»ی که همه معتقدند باید بی‌کم‌وکاست نوشته شود در چشم هر شهروند جامعه چیزی جز منافع و علایق خود او نیست.

جنبه دوم از اعتبار مطبوعات در مرجعیت آن به‌عنوان مجموعه اطلاعات است. دست‌کم در جوامعی که نشریات متنوع و آزاد دارند این اتهام که مطبوعات مسائل و موضوعها را مبتذل می‌کنند و دیدی سطحی به خواننده می‌دهند نه منصفانه است و نه واقعیت دارد. در مطبوعات عمومی تراز اول جهان چنان مجموعه‌ای از اطلاعات و نقد و نظر منتشر می‌شود که می‌تواند برای قانع کردن و به احترام‌واداشتن بیشتر خوانندگان کافی باشد. اگر در روزگاری که گروهی کوچک از نخبگان همه‌چیزدان شبهای دراز در نور چراغ نفتی و شمع رمانهای قطور و کتابهای خواص فهم می‌خواندند اتهام سرسری‌نویسی تا حدی به مطبوعات وارد بود، حالا وضع فرق کرده است. در عصری که تلویزیون ساعتها آسمان‌ریسمان می‌یابد و هدفی جز سرگرم کردن ندارد، دشوار بتوان مطبوعات تراز اول را متهم کرد مسائل را سطحی می‌بینند و به عمق نمی‌پردازند. چنین اتهامی

دست‌کم از جانب بینندگان پروپاقرص تلویزیون پذیرفته نیست. مطبوعات جدی حتی زمانی که آزاد نیستند به احتمال زیاد از رادیو-تلویزیونهای همان جوامع باریک‌بین‌تر و قابل اعتمادترند.

یکی از موارد مشهور پرونده مطبوعات غرب در زمینه علوم این است که تئوری رساله اصل انواع چارلز داروین را به این صورت تحریف کردند که گویا او معتقد بوده انسان امروزی فرزند میمون است. البته داروین چنین چیزی نگفت و حرف او درباره جهش ژنتیک، شباهتهای اساسی و پایدار بین موجودات زنده و حلقه مفقوده‌ای است بین میمونها و انسان اولیه. اما این اتهام تا حدی واقعیت دارد که کسانی برای همه‌فهم‌کردن مطالب آن رساله، هم در مطبوعات و هم در جاهای دیگر، آن را به ابتدال کشاندند و به تعبیر و تفسیرهایی بی‌ربط دست زدند. در حال، سال ۱۸۸۰ پس از انتشار این رساله، هنری ریموند سردبیر روزنامه نیویورک تایمز مطالب آن را برای خوانندگانش حلاجی کرد و به انتقادهایی که از آن می‌شد پاسخ داد. کارل وان آندا سردبیر بعدی همین روزنامه از این هم بیشتر می‌دانست. تئوری نسبیت آلبرت اینشتین را چنان خوب فهمید که در آن معادلات یک اشتباه محاسبه ریاضی پیدا کرد؛ و نیز دریافت در هیروگلیف‌های مقبره یک فرعون مصر که اوایل قرن بیستم کشف شده بود رندان در ۴۰۰۰ سال پیش دست برده‌اند و چیزی بر آن افزوده‌اند.

بیشتر خوانندگان مطبوعات جدی قبول دارند محتوای فرهنگی و اجتماعی و علمی آنها چندان کم‌وکسر ندارد. در واقع، بخشهایی از ضمیمه‌های ادبی روزنامه‌های تراز اول دنیا وارد تاریخ ادبیات کشورهایشان می‌شود و منتقدان آنها در تعیین معیارهای روشنفکرانه سهم دارند. اما به قلمرو سیاست و امور سیاسی که می‌رسیم انتظار خواننده ناگهان بالا می‌رود. بسیاری از خوانندگان دوست دارند ویراستاران ستونهای سیاسی روزنامه دانای کل باشند - که البته نیستند؛ و نه تنها از اسرار پشت هر پرده‌ای، چه واقعی و چه تخیلی، خبر داشته باشند، بلکه بتوانند آینده را پیشگویی کنند - که البته نمی‌توانند. هرچه نظام سیاسی

جامعه‌ای تودرتوتر و مرموزتر باشد توقع خواننده که مطبوعات نه تنها توضیح‌دهنده که پیش‌بینی‌کننده هم باشند افزایش می‌یابد. بنابراین، زمره‌های نارضایی شنیده می‌شود که مطبوعات نمی‌خواهند تمام حقایق را بنویسند. اصطلاح کنایه‌آمیز "خواندن میان سطرها" ناشی از همین بدگمانی است که گویا مطبوعات قصد دارند نگذارند بعضی چیزها برای خواننده روشن شود و قضایا را لاپوشانی می‌کنند؛ بنابراین با استفاده از چیزهایی که نوشته‌اند باید چیزهایی را که دریغ کرده‌اند حدس زد. این نگرش در بسیاری موارد سبب می‌شود خواننده حتی به مفهوم روشن نوشته‌هایی توجه بماند، به تعبیر و تفسیرهایی دلخواه از نوشته پردازد و مطالب نانوخته را هم حدس بزند. این فرض که هر مطلبی چاپ می‌شود از زیر دست سانسور گذشته است چنین طرز فکری را تقویت می‌کند.

در این طرز فکر و در خرده‌گیری به ناکافی و ناکامل بودن مطالب مطبوعات، یکی دو نکتهٔ اساسی نادیده می‌ماند. فرض کنیم هیچ نوع سانسوری وجود ندارد و شرایطی دلخواه در نظر بیاوریم که سردبیر روزنامه هرچه را کاملاً درست، موثق و برای خواننده مفید می‌داند آزادانه به چاپخانه می‌فرستد. اما سردبیر چگونه از درست، موثق و قابل استفاده بودن مطلبی مطمئن می‌شود و معیارهای او برای تشخیص صحیح از سقیم چیست؟ از سویی، تردید نباید کرد در رسانه‌های همگانی، نوشتن و سخن‌گفتن و گزارش‌کردن پیرامون هر موضوعی دخالت در آن موضوع است. و میزان تأثیر این دخالت بستگی به قدرت و نفوذ کلام گوینده دارد. به بیان دیگر، ناظر روایتگر دشوار می‌تواند ادعا کند دربارهٔ موضوعی مطلبی مؤثر می‌نویسد و منتشر می‌کند بی‌آنکه در کیفیت آن پدیده تفاوتی پیدا شود. مثلاً روزنامه‌نگار خارجی حتی زمانی که بالا گرفتن موج مخالفت با رژیم شاه را احساس می‌کرد در برابر این انتخاب دشوار قرار داشت که اگر بر وجود مخالفت فزاینده تأکید کند عملاً به مخالفان یاری رسانده است، و اگر آن را کم‌اهمیت تلقی کند واقعیت را نادیده گرفته است. دولتهای ایران هم مانند بسیاری دولتهای دیگر از قدیم با مطبوعات

و رادیوهای خارجی کشمکش داشته‌اند، به این سبب که صرف اشاره به وجود جناحی مخالف می‌تواند مایه تقویت آن جناح شود.

مفاهیم سیاسی-پلیسی پرطنطنه‌ای مانند "امپریالیسم خبری"، "توطئه رسانه‌های غرب" و غیره یکسره خالی از واقعیت نیستند، اما مفاهیم و واقعیت‌های دیگری نیز وجود دارد. از جمله اینکه نویسندگان و روزنامه‌نویسان هم ممکن است، مانند سیاستمداران و دیگران، در تعبیر و تفسیر رویدادهای اجتماعی - خصوصاً رویدادهای جوامعی بیگانه که پیشینه فرهنگی و سیاسی‌شان کاملاً برای آنها روشن نیست - دچار خطا شوند، اما حرفشان، چه درست یا نادرست، سبب تحولاتی شود که خواست آن ناظران و داوران نبوده است. این اصل شرویدینگر، فیزیکدان اتریشی، را باید به یاد داشت که نظاره کردن و رأی‌دادن درباره پدیده‌ها به‌ناچار بر چند و چون آنها تأثیر می‌گذارد.

از همین روست که توقع ظاهراً ساده حقیقت‌گویی و حقیقت‌نویسی در میدان عمل تبدیل به این موقعیت دشوار می‌شود که هر پیامی به محض صادر شدن بر محتوایش تأثیر می‌گذارد. شاید به همین سبب بود که در دهه ۱۹۷۰ روزنامه لوموند از روی اعتقاد به حسن‌نیت و حقایقت حکومت خیمبرهای سرخ در کامبوج حاضر نشد با اکثر مطبوعات غرب همصدا شود و اتهام مردمکشی سازمان یافته را که به آن نظام وارد می‌کردند تأیید کند. به‌نظر لوموند، روزنامه‌نگاران و نمایندگان خبرگزاری‌های غربی اجساد را که ادعا می‌شد خیمبرها در گورستانهای دسته‌جمعی دفن کرده‌اند نشمرده‌اند، و مسأله فیگارو و تایمز اساساً نجات قربانیان فرضی یا واقعی خیمبرها نیست، بلکه اول و آخر حرف آنها مخالفت با حکومتی کمونیستی است که از سوی چین حمایت می‌شود. استدلال لوموند لابد چنین ادامه می‌یافت که اگر خیمبرها روشن‌بین‌ترین، باصلاحیت‌ترین و ملی‌ترین جناح واجد شرایط برای حکومت کردن بر کامبوج‌اند، باید از آنها حمایت کرد. یک نمونه پیچیده‌تر از دخالت ناظر در واقعه‌ای که بر آن نظر می‌دهد: در فرهنگ ملتی مانند آمریکا، مردم می‌آموزند که فکر و عمل انسان باید یکی باشد - خصلتی که در میان ملت‌های قدیمی‌تر تا آن اندازه رایج نیست.

اما مطبوعات آمریکا، گرچه منتقدانِ سختگیرِ مقامهایی اند که دروغ بگویند و واقعیتها را لاپوشانی کنند، دریافته‌اند حمایت روراست از هر شخصیت زنده‌ای در صحنه سیاست ایران عملاً در حکم بوسه مرگی است که یهودا بر چهره مسیح زد. فرد یا جناح تأییدشده به جای آنکه بتواند مانند سیاستمداران بسیاری جاهای دیگر به حمایت آمریکا از خویش مباحث کند، از رهگذر این حمایت به دردسر می‌افتد و چه بسا پشتیبانی آمریکا واقعاً زیر پایش را خالی کند، چرا که در صحنه سیاست و روابط خارجی ایران بدگمانی و برچسب حمایت خارجی — در مفهوم سرسپردگی به بیگانه — چنان عمق و وخامتی دارد که هرکس پاکدامنی‌اش به‌طور مطلق ثابت نشود جایش در صف گناهکاران است.

در مواردی — بارزتر از همه: کودتای ۲۸ مرداد — تاریخ‌نگاران پس از گذشت سالها و فیصله قطعی یک معارضه نتوانسته‌اند بین خودشان روی تصویری واحد از آن به توافق برسند. حال مشکل بتوان از گزارشگر مطبوعات انتظار داشت وقتی دو جناح متخاصم در سروته خیابانی در پایتخت کشوری در آن سر دنیا سنگربندی کرده‌اند و به روی هم شلیک می‌کنند فوراً حقیقت را دریابد و به روزنامه‌اش مخابره کند — تازه فرض می‌کنیم پشت فکر روزنامه‌نگار هیچ‌گونه پیشداوری ایدئولوژیک و تصویر منفی یا مثبتی از طرفین وجود ندارد؛ سردبیر روزنامه فرشته عدالتی است بسیار آگاه که تنها به حقیقت اهمیت می‌دهد؛ و صاحب روزنامه بده‌بستانی با سیاستمداران و صاحبان قدرت ندارد و از هیچ بانکی که در ظهور یا سقوط یک دولت خارجی ذینفع است وام نگرفته است.

پس از سقوط رژیم شاه مقاله‌ها و اظهارنظرهای متعددی در غرب انتشار یافت با این مضمون که روزنامه‌های عمده غرب برای ارائه تصویری نادرست از دولت مصدق مقصرنند. آنها متهم شدند — و با سکوت خویش تلویحاً پذیرفتند — اگر پشت سر شاه نایستاده بودند و کمک کرده بودند دولتی برخوردار از پایگاه وسیع‌تر در ایران سرکار بماند شاید کار این کشور به انقلاب نمی‌کشید. شخص مصدق، به‌عنوان

سیاستمداری هوشمند و جهان‌دیده که تقریباً یکتنه طرف دعوایی بین‌المللی بود، نزد روشنفکران غرب حرمت داشت. اما نویسنده نیویورک تایمز، حتی اگر می‌خواست دشوار می‌توانست حتی آزادمنش‌ترین خواننده امریکایی را قانع کند کسی که دست به دخل و تصرف در اموال شرکتهای خارجی می‌زند می‌تواند برحق و قابل احترام باشد.^۱

ویلیام شرام، پژوهشگر امریکایی و صاحب‌نظر در زمینه ارتباطات، هشدار می‌دهد وقتی می‌خواهیم با آدمهای دیگر رابطه مؤثری برقرار سازیم باید مراقب باشیم مستقیماً با طرز تلقی مخاطبانمان از اوضاع دنیا مخالفت نکنیم. این حرف بدین معنی نیست که نویسنده تنها باید برای خوشامد خوانندگانش بنویسد و مطبوعات وظیفه دارند به خواننده دلخوشی بدهند که همواره درست فکر می‌کند. معنی حرف این است که در مخاطب قراردادان دیگران تا حد معینی می‌توان با طرز فکرشان مخالفت کرد و منافع آنها را نادیده گرفت. زمانی که فرانسه درگیر نبردی خونین برای ادامه حکومت بر الجزایر می‌شود، لوموند این شهادت را در خود سراغ دارد که از دیدگاهی اخلاقی صریحاً با جنگی استعماری مخالفت کند — و تاوان این کار را بپردازد. یا زمانی که گونتر گراس، نویسنده آلمانی، درست در آستانه فروریختن دیوار برلن فکر اتحاد دو آلمان را به عنوان کاری بی‌فایده و حتی زیان‌آور دست می‌اندازد، مخالفان زیادی برای خودش می‌تراشد. میدان عمل، هر اندازه گسترده باشد، حد و مرزی دارد. ا. جی. پی. تیلور تاریخ‌نگار معاصر انگلیسی نظر می‌دهد در پارلمان کشورش انتقاد از دولت خودی همواره بیش از حمله به دولت

۱. محمد حسنین هیکل که بعدها سردبیر روزنامه‌الاهرام شد و علی‌القاعده باید از مدافعان مصدق باشد پس از سفری به ایران کتابی نوشت و در آن از سیاستهای مصدق که به نظر او ضدغربی می‌رسید انتقاد کرد؛ جالب‌تر آنکه دولت فاروق او را به جرم نقض قانون منع انتقاد از یک کشور دوست به زندان انداخت (نگاه کنید به فصل ال‌اهرام). هیکل بعدها نیز بار دیگر به ایران سفر کرد و مطالبی درباره جمهوری اسلامی نوشت، اما تأملات و مشاهداتش — این بار در ایران — چندان مقبول نیفتاد.

خارجی شنونده دارد. اما باید افزود تا حدی. این حد را منافع واقعی یا فرضی ملت تعیین می‌کند. و دست آخر، منافع اکثریت، یا معمولاً منافع اقلیتی که بیشترین قدرت اجتماعی و امکان تأثیرگذاری بر افکار عمومی را در اختیار دارد، همان "حقیقت"ی است که از مطبوعات انتظار می‌رود آن را بی‌کم‌وکاست منعکس کنند.

مثالی از یک موقعیت تاریخی دیگر: در جریان گروگان گرفته شدن دیپلماتهای سفارت امریکا در تهران سال ۵۸ مطبوعات ایران تقریباً یکصد آن را تأیید کردند و تنها یکی دو نشریه این کار را از نظر سودمندی سیاسی و مطابقت با اصول بین‌المللی، صرفنظر از پیشینه و نوع رابطه دو کشور، نادرست دانستند. در آن زمان در ایران هنوز مطبوعات زیرزمینی و نیمه‌زیرزمینی منتشر می‌شد، بنابراین بجا نیست بگوییم نشریات دسته‌ها و گروههای سیاسی اپوزیسیون یارای مخالفت نداشتند. نشریه مخفی برای مخالفت سیاسی پخش می‌شود. پس اگر علیه چیزی موضع نمی‌گیرد علی‌القاعده باید نتیجه گرفت با آن مخالفتی ندارد.

شواهد نشان می‌داد حتی گردانندگان برخی نشریات چپ با این عمل موافق نبودند یا دست‌کم درباره‌ی ادامه‌ی ماجرا حرف داشتند اما ساکت ماندند زیرا، از یک‌سو، ایستادن در برابر آن موج را بی‌ثمر می‌دیدند و از طرف دیگر تصور می‌کردند گروگانگیری اگر به سیاسی‌تر شدن افکار عمومی کمک کند در حکم وسیله‌ی قابل توجیه برای رسیدن به هدف خوب است. در جناح میانه و لیبرال هم این نگرانی وجود داشت که مخالفت آنها در نشریاتشان با گروگانگیری را به حساب علاقه و وابستگی به امریکا بگذارند. مطبوعات - یعنی تک‌تک نشریات و اوراق چاپی - نمی‌توانند به‌عنوان ناظرانی که بیرون تمام محاسبات ایستاده‌اند به قضایا نگاه کنند. چیزی به نام بیطرفی وجود ندارد. آنچه قرار است و باید وجود داشته باشد انصاف و اعتدال و اصرار نوزیدن بر پیشداوری است.

تشخیص و انتخاب از میان این چند روش یکی از بخشهای حرفه‌ی روزنامه‌نگاری و در واقع تعیین‌کننده‌ی سبک یک نشریه است: آیا باید

حرف یک طرف، یا چند طرف درگیر در یک مباحثه اجتماعی را نادیده گرفت و تنها روی نظری تکیه کرد که، به گمان نویسنده، درست و قابل دفاع است؟ آیا باید دو یا چند نظر متضاد را در کنار هم آورد اما حرف آخر را برای خواننده زد تا او تکلیفش را بداند؟ آیا باید دلایل موافقان و مخالفان را کنار هم گذاشت اما به نتیجه گیری نپرداخت، چون این کار در حکم فکرکردن به جای خواننده است؟

خواننده معمولاً تا حدی از مواضع عقاید و آرا استقبال می‌کند اما این علاقه را نباید پایان‌ناپذیر انگاشت و اگر نویسنده نتواند خواننده را قانع کند که او (یعنی خواننده) هم تا حدی درست می‌گوید، رشته ارتباط و تفاهم قطع خواهد شد. یکی از دشوارترین تکالیف روزنامه‌نگاران سراسر جهان این است که با جنبه‌هایی از طرز فکر خواننده مخالفت کنند اما نگذارند این مخالفت از حدی فراتر رود. در جاهایی از دنیا در دفتر نشریات بمب می‌گذارند، نویسندگانشان را ترور می‌کنند و، در جاهایی که قدرت در شکلهایی کمتر خشن بیان می‌شود، آنها را به دادگاه می‌کشاند و جریمه‌هایی گزاف از آنها می‌گیرند. اما یک نشریه تنها زمانی ممکن است در احساس حقانیت خود دچار تردید شود که مردم آن را نخوانند و نخوانند. در شرایط عادی که نشریه‌ای روی پایش ایستاده، آنچه در نظر مخالفان آن اشتباه ارزیابی می‌شود در نظر خوانندگان وفادار می‌تواند ثبات قدم و تعهد باشد. حتی زمانی که نویسنده قبول می‌کند چیزی را درست نفهمیده یا غلط توضیح داده یا نظرش عوض شده، باز هم خواننده با او می‌ماند، نظر تازه را می‌پذیرد و، مانند شخصیت رمان رومن رولان، "همیشه بر همان عقیده روزنامه خویش" است، حتی اگر مدام شکایت کند که مطبوعات تمام حقایق را نمی‌گویند؛ به این شرط که متقاعد شود، اول، حرف نویسندگان یک نشریه واقعاً حرف خودشان است و سرنخ آنها به جای نامطلوبی بند نیست؛ دوم، نظر تازه آنها تضادی اساسی با منافع او ندارد.

آنچه در نهایت اهمیت دارد نسبت خطای مطبوعات به خطای دیگر نیروهای اجتماعی است. اگر رهبران کشورها، سران دولتها و سردمداران

عقاید (که بسیاری از آنها مدعی‌اند رسالت تاریخی و آرای عمومی را یکجا دارند) گاهی می‌پذیرند که اشتباه کرده‌اند، برای مطبوعات هم باید حاشیه‌ای برای خطا قائل بود. اندازه حاشیه خطا را کل نظام و تفکر حاکم بر یک جامعه تعیین می‌کند، یعنی تفکری که هم مطبوعات را می‌پروراند و هم از آن تأثیر می‌پذیرد.

هر نظام مستقری که دست به سانسور اخبار و آرا می‌زند خود نیز از دریافت اخبار و اطلاعات دقیق و کافی محروم می‌ماند. همه دولتها بولتن‌های محرمانه‌ای دارند که در آنها اهم تازه‌ترین رویدادهای دنیا درج می‌شود. از اشاره گذرای یک مجری تلویزیون در آن سر دنیا به رئیس یک دولت خارجی گرفته تا انتقادی در گوشه روزنامه‌ای در قاره‌ای دیگر، تا اغتشاشی همراه با شعار دادن در صف نانوایی در شهری در خود کشور هر روز در بولتن محرمانه دولت چاپ می‌شود و به دست مقامهای بلندپایه می‌رسد.

این بولتن‌ها به خودی خود جالبند اما یک کمبود عمده دارند: ترتیب اولویت و اهمیت در آنها رعایت نشده؛ این کار تنها از نشریات عمومی ساخته است. رئیس یک کشور یا دولت هر صبح اخبار محرمانه و سری کشور خویش و جهان را یکجا در دست دارد، اما درجه‌بندی اهمیت و اولویت اخبار کار مطبوعات است. او می‌تواند تنها با خواندن یک روزنامه معتبر، با نویسندگانی که اوضاع دنیا را زیر نظر دارند، دریابد به تظاهرات دیروز دانشجویان کشور خودش در داخل بیشتر اهمیت داده شده یا در رسانه‌های خارجی. این کار از رئیس پلیس مخفی برنمی‌آید و حتی چنین مقامی، پس از مطالعه بولتن‌های محرمانه، تازه باید با خواندن یک یا چند روزنامه معتبر دریابد اوضاع از چه قرار است و دنیا دست کیست. تصویری که نشریه‌ای جافتاده در اخبار و مقاله‌هایش از اوضاع دنیا به دست می‌دهد پر است از ریزه‌کاریهایی که جهان را روشن‌تر و شفاف‌تر در برابر خواننده می‌گذارد، مانند عینک طبی که شخص را قادر می‌سازد حدود و حجم اشیا و فاصله آنها با یکدیگر را بهتر تشخیص دهد.

در یک جامعهٔ دموکراتیک، بنا به تعریف، رهبران قرار است دنبال مردم بروند. اگر جز این باشد و رهبران مردم را به کارهایی مجبور کنند که دلخواهشان نیست نام و ماهیت آن خودکامگی یا استبداد یا چیزهایی در این مایه خواهد شد. اما آیا مطبوعاتِ آزادمنش یک جامعهٔ دموکراتیک هم باید به دنبال خواستهای مردم بروند، حالا آن خواست هرچه می خواهد باشد؟

تا حدی؛ هم آری و هم نه. این جواب البته قانع کننده نیست مگر اینکه ببینیم چه نوع نشریه‌ای ناچار است صددرصد دنباله‌رو باشد و چه نوع نشریه‌ای می‌تواند حرف مردم را با دیدی نقّادانه بزند. تأیید درست خواست عمومی در ظاهر یعنی وجیه‌المله و مردم‌پسند بودن، اما چنین طرز فکری می‌تواند به ایجاد تقدّس برای مردم، همان مردمی که حکومت شونده‌اند، بینجامد و آنها را به صورت قربانیانی بیگناه مجسم کند که مانند بزه به مسلخ می‌روند. عادات اجتماعی، منافع طبقاتی، سوابق تاریخی و خواست خود مردم همه بخشهایی از همان مسأله‌ای‌اند که حکومت نیز بخش دیگری از آن است.

زمانی جمال عبدالناصر به محمدحسین هیکل، سردبیر الاهرام، گفت "در لبنان آزادی مطبوعات هست، اما مطبوعات آزاد نه."^۱ هیکل این حرف را چنین توضیح می‌دهد که در لبنان "امریکا و انگلستان و فرانسه روزنامه‌های خود را داشتند، سپس مصر و سعودی هم مطبوعات خود را راه انداختند... در آنجا به ظاهر حرکتی با گرایشهای متنوع وجود دارد، اما... آنچه در لبنان وجود دارد کشمکش نیروهاست، و تعبیر و تفسیرهایی متعدد و متنوع به تعداد [آنها]؛"

محکمی برای سنجش این نکته که آیا کثرت مطبوعات به معنی وجود مطبوعات آزاد هم هست یا نه، می‌تواند این باشد که ببینیم شخصیت یک

۱. محمدحسین هیکل، میان مطبوعات و سیاست، ترجمهٔ کاظم موسایی، نشر القبا، تهران، ۱۳۶۴، ص ۱۹۳.

روزنامه، مستقل از عقیده‌ای که دارد، تا چه حد جدی گرفته می‌شود. در جایی که هر جناح صاحبِ توانِ مالی و زور می‌تواند روزنامه‌ای راه بیندازد، هر حرف روزنامه مستقیماً به کسانی نسبت داده می‌شود که از پشت پرده، سرنخِ قلم را در دست دارند. در این حالت، روزنامه‌نگار، به بیان هیکل، "چیزی در حد سیم رابط و بوق"^۱ تلقی می‌شود. در زمان و مکانی که نوشتن به مرحله حرفه و هنر برسد، جامعه با کسانی روبه‌روست که هم اطلاعات می‌دهند و هم صاحب‌نظرند، و البته مطالبی که برای انتشار تهیه می‌کنند خالی از اولویتها و ارزشهای شخصی و طبقاتی خود آنها نیست.

تجربه مطبوعات پرسابقه جهان نشان می‌دهد تنها پس از شکل گرفتن و جا افتادن یک نشریه به‌عنوان یک نهاد شناخته شده است که تک‌تک برداشتها و تفسیرهای آن در متن افکار عمومی جا باز می‌کند. در روزنامه‌ای غیرحزبی و عام، در درجه اول انسجام شخصیت متمایز آن مطرح می‌شود، نه صرف محتوای مرامی و سیاسی. یعنی اسلوب و روش کار نیز به اندازه پيامی که در لابه‌لای ستونها نهفته است اهمیت دارد. مطبوعات روزانه ایران غالباً به اسلوب کار توجه چندانی نشان نداده‌اند.^۲ از نظر نویسندگان آنها چیزی به نام "حقیقت" وجود دارد که باید هر چه سریع‌تر از آن پرده برداشت. اما نتیجه‌ای که در عمل عاید می‌شود این است که به سبب نارسایی شیوه کار، اطلاعات ناکافی یا نادرست، و شتاب بیش از حد روزنامه‌نگار در ابلاغ حقیقت مورد نظر، بسیاری از خوانندگان گرفتار این بدگمانی می‌شوند که سروصدای ممتد و بی‌امان مطبوعات در واقع پرده دودی است برای پوشاندن پاره‌ای نکات و مسائل.

شرایط مطلوب برای مطبوعات روزانه وقتی است که حکومت باثبات باشد، اما یکپارچه نباشد (این بحث لزوماً مجله و ماهنامه را که نیازمند

۱. همان.

۲. این ارزیابی به دهه ۱۳۶۰ برمی‌گردد.

دستگاههای وابسته به دولت به عنوان منبع خبر نیستند در بر نمی‌گیرد؛ نشریه غیر یومیه و غیر خبری می‌تواند تکرر باشد و به همه چیز 'نه' بگوید). آنگاه است که از میان شکافها و درزهای رقابتها و اختلافات ارکان حکومت، مطبوعات می‌توانند مانند گیاه رشد کنند. چندگانگی نهادی شده قدرت سیاسی، هم در جامعه و هم در ارکان حکومت، در رشد و بقای مطبوعات مستقل نقشی اساسی دارد. می‌توان گفت معتبرترین روزنامه‌های دنیا آنهايي اند که هم نظام مستقر را به رسمیت می‌شناسند و هم مخالفان آن را. از نظر آنها حکومت و دولت واقعیت غیر قابل انکاری است که جای خود را دارد، اما کسانی هم هستند که آن را قبول ندارند یا به دلیلی آن را تأیید نمی‌کنند. در این حالت، مطبوعات نظر حاکم را به اطلاع حکومت شونده می‌رسانند، در همان حال که حکومت را هم از نظر مخالفانش آگاه می‌کنند. این کار نه به معنی تأیید مخالفان، و نه صحه گذاشتن بر حقانیت بی چون و چرای حکومت است. در عمل، روزنامه عمده‌ای که تبدیل به نهاد شده است مقام پیام‌رسان بین حکومت و منتقد آن را دارد. مطبوعات اگر بتوانند تصویری از تضادها و مخالفت‌های موجود در جامعه خویش و در جهان به دست دهند، آنها را هر صبح هم بالاترین مقام‌های حکومت می‌خوانند و هم منتقدان حکومت.^۱ همچنانکه در بحث بولتن‌های محرمانه اشاره شد، موضوع مهم، تلقی عمومی و عقاید طرفین درگیر در يك دعواست، نه صرف خود پیام. قابل درک است افراد قدرتمند تعریف و تمجید از خود به قلم روزنامه‌نگاران طوطی سان را به اندازه نظر

۱. "امام تا بنی صدر بود و روزنامه‌ها هم به آن صورت بود تمام روزنامه‌ها را می‌خواندند، چنان دقیق ایشان اعلامیه‌ها را می‌خواندند، اعلامیه‌هایی را که می‌آمد، نشریاتی را که بود، واقعاً دیگر گاهی چشم‌هایشان درد می‌گرفت... اما بعد از اینکه جریان‌ات تمام شد (و به قول امام می‌گفتند 'دعوا تمام شد، دیگر روزنامه خواندن فایده‌ای ندارد') دیگر [فقط] همان تیرها را می‌خواندند." مصاحبه مجله پیام انقلاب با حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی، شماره ۶۰، خرداد ۶۱.

مخالفانشان جدی نگیرند، هرچند روزنامه‌نگار بکوشد وانمود کند اولی حقیقت مطلق و دومی کذب محض است.

پس از همهٔ اینها، یکی از عجیب‌ترین جنبه‌های مطبوعات، اعتباری است که با گذشت زمان به دست می‌آورند. روزنامه و مجله، بنا به تعریف، کالایی است که تاریخ مصرف دارد و پس از انقضای آن نه خریدنی است و نه خواندنی. اما دوره‌های زردشدهٔ روزنامه‌ها و مجله‌ها – صرفنظر از جنبهٔ عتیقه و کمیاب بودن – تبدیل به منابعی می‌شوند حاوی اطلاعاتی گرانبها دربارهٔ یک دوره. شاید برای ارباب جراید جای دلخوشی باشد که نوشته‌های امروزشان، هر اندازه هم ناقص و نادرست و، به گفتهٔ منتقدانشان، مغرضانه و پر از پیشداوری، روزی سندی تاریخی خواهند شد در این باره که نسلهای گذشته چه چیزهایی را چگونه می‌دیده‌اند و دربارهٔ آنها چه می‌خوانده‌اند – یا نمی‌خوانده‌اند. بر همین روال، این کتاب نگاهی است به تاریخ پیدایش و سابقهٔ دوازده روزنامهٔ مهم جهان، و مروری بر اطلاعاتی که دربارهٔ اوضاع ایران طی هفت سال آخر حکومت شاه به خوانندگانشان دادند – یا ندادند.

م. ق.

یهمن ۷۱

مقدمه

دنیای ۱۹۴۵، دنیای اتحاد متفقین که آلمان هیتلری و ژاپن را شکست داد، تقریباً یکسره ناپدید شده است. نظام دیپلماتیک چهار ابرقدرته‌ای که دنیای ۱۹۴۵ بر آن پایه گذاشته شده بود به‌زحمت ده سالی دوام آورد و با حمله به کانال سوئز^۱ از میان رفت. نظام اقتصاد بین‌المللی که دنیای آن روزگار در برتون وودز^۲ برپا کرد با کاهش ارزش پوند استرلینگ در دهه ۱۹۶۰ دگرگون شد و با سقوط دلار، در دهه ۱۹۷۰ سقوط کرد. سازمان ملل متحد، که آن اتحاد بزرگ به‌عنوان نماد امیدش به جهانی تازه بنیاد گذاشت، چنان تغییر کرده که به آنچه بود شباهتی ندارد. بعضی از فاتحان آن اتحاد بزرگ، مثلاً بریتانیا، از نظر ثروت و نفوذ به قهقرا رفته‌اند؛ قدرتهای مغلوب، آلمان و ژاپن، بهتر از روز اولشان شده‌اند.

اما یکی از چیزهایی که از آن دنیای ۱۹۴۵ بازمانده هنوز بر بخشی بزرگ از زندگی روشنفکری، سیاسی و فرهنگی کره زمین مسلط است. روزنامه‌های اتحاد بزرگ جان به‌در برده‌اند و نفوذشان را توسعه هم داده‌اند. همراه ارتشهای فاتح متفقین سال ۱۹۴۵، خبرنگارانی از نیویورک تایمز، واشنگتن پست،

۱. نگاه کنید به پانویس صفحه ۸۵ -م.

۲. Bretton Woods؛ کنفرانس اقتصاددانان و مقامهای پولی و مالی متفقین که سال ۱۹۴۴ با هدف جلوگیری از تکرار آشوب اقتصادی دورهٔ میان دو جنگ، و بازسازی اروپا در شهری به همین نام در ایالات متحد تشکیل شد. صندوق بین‌المللی پول (IMF)، سازمان بین‌المللی تجارت (ITO) و موافقتنامهٔ عمومی تعرفهٔ تجارت (GATT) در این کنفرانس پایه‌گذاری شدند. -م.

گلوب آند میل تورونتو، ایچ ملبورن، راند دیلی میل، پراودا و تایمز لندن سفر می‌کردند. آن ارتشها، با برخورداری از حق فاتح‌بودن، روزنامه‌های دیگری هم بنیاد نهادند. در پاریس، لوموند با ورود ارتش آزادیبخش ژنرال دوگل به دنیا آمد. در هامبورگ، دولت نظامی بریتانیا دی ولت را پایه گذاشت. در میلان، افسران امریکایی و انگلیسی کوریه‌ره دلا سیرارا دوباره راه انداختند. در توکیو، دولت نظامی امریکا آساهی شیمون را بازگشایی کرد. می‌توانیم حتی تا آنجا پیش برویم که بگوییم الاهرام هم، به‌عنوان نماینده مصر یعنی یکی از قدرتهای درگیر در فعالیتهای جنگی امپراتوری بریتانیا، در این قالب جای می‌گیرد.

این دوازده روزنامه را در سفارتخانه‌ها، در اداره‌های دولتی، در اتاق خبر تلویزیونها و در دفتر دیگر روزنامه‌های سراسر جهان با ولع می‌خوانند. آنها را هم برای عملکرد سنتی‌شان در ارائه خبر (به‌رغم عصر واکنش سریع تر رسانه‌های الکترونیک) می‌خوانند، هم برای تعهدشان به عرضه بخشی بزرگ از اخبار بین‌المللی که رادیو و تلویزیون وقت پخش آنها را ندارند، هم برای دیدگاهها و سرمقاله‌هایشان، و هم به‌سبب این تلقی اساساً مهم که تصور می‌شود این روزنامه‌ها بازتاب علایق و عقاید نظامهای مستقر، اگر نه حکومت‌های، جوامعی‌اند که در آنها قرار دارند. این روزنامه‌ها را به این سبب هم می‌خوانند که هرکس نقشی در زندگی اجتماعی دارد آنها را می‌خواند؛ این روزنامه‌ها در حکم نشریات داخلی و حاصل جمع تجربیات مشترک طبقات حاکم ملتهای خویشند.

پی‌یر سالیانجر، مشاور مطبوعاتی پرزیدنت کندی، این روند را دقیق توضیح داده است: "هیچ سیاستگذار تراز اولی در واشنگتن روزش را بی‌خواندن نیویورک تایمز شروع نمی‌کند... اهمیت واشنگتن پست در این است که هر صبح مقامهای واشنگتن، از رئیس‌جمهور گرفته به پائین، آن را می‌خوانند."

این علل و اسباب، مفاهیمی بی‌در و پیکر و تعریف‌ناپذیرند. در جریان تحقیق برای نوشتن این کتاب من با بیش از صد روزنامه‌نگار در ده دوازده

کشور مصاحبه کردم و از هریک از آنها خواستم که اگر می‌تواند تعریفی از ماهیت “نفوذ” یک روزنامه به‌دست بدهد. واشنگتن پست می‌تواند به واترگیت اشاره کند و بگوید در موردی که کار خیلی بالا گرفت، با وقف منابع عظیم وقت و نیروی انسانی و بسیج همه اعتبار و اعتمادی که در سراسر دوران فعالیتش به‌هم رسانده بود، قدرت تصمیم‌گیری در رفتن یا ماندن یک رئیس‌جمهور را به‌دست آورد. در سطحی دیگر، و در شرایطی که برای روزنامه‌نگاری سخت‌تر بود، راند دیلی میل افریقای جنوبی می‌تواند بگوید که با وقف سرسختانه خویش به دفاع از قانون توانست خود را از تلاشهای حکومتی متخاصم برای به زیر مهار کشیدنش در امان بدارد، با صرف ادامه انتشار هر روزه‌اش بر وجود سنت آزادمنشی و عاری بودن از نژادپرستی در کشوری با حکومتی تقریباً خودکامه مهر تأیید بزند، و با این کار هم پایگاه خویش را نشان بدهد و هم حمایت آن پایگاه را جلب کند. ایچ ملبورن نفوذ خود را در قدرت تعیین دستور بحث برای جامعه استرالیا و طرح مسائل نگران‌کننده و جلب توجه عامه به آنها با گزارشهای مداوم تعریف کرد. به‌همین ترتیب، لوموند در ۱۹۵۷ توسل جستن ارتش فرانسه به شکنجه در الجزایر را زیر ذره‌بین گذاشت و شماری کافی از رأی‌دهندگان فرانسوی را ترغیب کرد که بپذیرند جنگ استعماری به همان اندازه که موضوعی سیاسی است اخلاقی هم هست. نیویورک تایمز با انتشار اسناد پنتاگون حرفی مشابه را به کرسی نشاند و خطر به زندان افتادن ویراستارانش را پذیرفت تا بر اصل حق عامه در خبردار شدن از دوز و کلکهای سرّی اربابانش پافشاری کند. در این مفهوم، نفوذ مطبوعات قدرتی است منبعث از حق نشر، برای قراردادن ارزشها و نگرانیهای یک روزنامه در متن توجه جامعه — به‌بهای استقبال از خطر شکست تجارتي، به زندان افتادن یا حتی سرکوبی شدن.

زمانهایی اندوهبار پیش آمده که روزنامه‌ها این بها را پرداخته‌اند. در سالهای ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۵ که دولت فاشیست موسولینی گام‌به‌گام از مشروعیت قانونی به جانب دیکتاتوری می‌رفت، کوریه‌ره دلاّ سرا یکی از

آخرین سنگرهای مخالفت و یقیناً آخرین نهاد ملی بود که هم امکان افشاگری و هم شهامت و اسباب انتشار شواهد دخالت شخص موسولینی در قتل‌های سیاسی را داشت. این کاری بود بسیار متهورانه و به بهای استقلال کوری‌ره تمام شد. گرچه خود این شهامت کوری‌ره شاید سبب تنگ‌تر شدن حلقه خودکامگی فاشیسم شده باشد.

واقعیت این است که، پس از همه این حرفها، روزنامه‌ها ابزاری ظریفند. نظامیان افسارگسیخته به آسانی به چاپخانه‌ها هجوم می‌برند و ابزار حروفچینی‌شان را درب‌وداغان می‌کنند، همچنانکه دفتر آساهی شیمبون را سال ۱۹۳۴ در هم کوبیدند. روزنامه‌نگاران را می‌توان به درخت بست و سنگسار کرد، همان کاری که سال ۱۹۱۹ با نویسندگان آساهی کردند؛ یا در درگاه روزنامه با تیر کشت، همچنانکه سال ۱۹۸۰ در میلان بر سر والتر توباجی، روزنامه‌نگار کوری‌ره آمد. یا آنها را برای گفتن این حرف که وظیفه اخلاقی روزنامه‌نگار در حفظ منابض باید بر اصرار دادگاه به افشای آنها مقدم باشد به زندان انداخت، مانند موارد مایرون فاربر، روزنامه‌نگار نیویورک تایمز سال ۱۹۷۷، یا دو روزنامه‌نگار انگلیسی در ۱۹۶۲. یا می‌توان روزنامه‌ها و کارکنانشان را جریمه کرد، همچنانکه لارنس گاندار و پن‌پو گروند، روزنامه‌نگاران راند دیلی میل، برای چاپ مطالبی سراسر واقعیت پیرامون شرایط زندانهای افریقای جنوبی جریمه شدند. یا تروریستها می‌توانند خانه‌هایشان را با بمب ویران کنند، مانند کاری که ارتش سری فرانسه در سالهای ۱۹۶۱ و ۱۹۶۲ بر سر روزنامه‌نگاران لوموند آورد. یا تظاهرکنندگان پرخاشگر می‌توانند راه وانت‌های توزیع روزنامه را ببندند، مانند آنچه در ۱۹۶۸ برای روزنامه دی ولت آکسل اشپرینگر پیش آمد.

جامعه به‌عنوان یک کل به روزنامه‌ها اعتبار و اهمیت می‌دهد، اما جواز نهایی در دست حکومتهاست. گاه ورق چنان برمی‌گردد که روزنامه‌ای که تا دیروز مورد التفات بود امروز سرکوبی می‌شود. اما دولتها می‌توانند در بالابردن روزنامه‌ها ظریف‌تر عمل کنند، همچنانکه ناصر الاهرام محمد

هیكل را ارگان نیمه‌رسمی دولت قاهره کرد و این امتیاز را به آن داد که محرم مشاوره‌های سران عرب باشد. و سادات آن قدرت مختصر و عاریتی را از الاهرام گرفت و هیكل را از اریکه‌اش پائین کشید. روزنامه‌ها را می‌شود با آگهی ندادن به آنها خفه کرد، مانند موارد روزنامه رادیکال ایچ ملبورن در دهه ۱۸۵۰، یا منچستر گاردین سال ۱۹۵۶ پس از مخالفتش با حمله به سوئز. تحریمی از سوی خوانندگان، مانند آنچه دانشجویان آلمانی علیه دی ولت سازمان دادند، می‌تواند به همان اندازه به یک روزنامه آسیب بزند. روزنامه‌ها متکی به چند منبع لرزان و ناپایدارند که دوام هر کدامشان در گرو بخت و اقبال است. برای باقی ماندن در بازاری تجاری، روزنامه باید به خوانندگان و آگهی دهندگان متوسل شود. برای گردآوری مواد خام، به حدی از اعتماد آن‌دسته از مقامها و دستگاههای دولتی نیاز دارد که بخش عمده اطلاعات عمومی را تولید می‌کنند. روزنامه در برابر خشم و سرخوردگی کارکنان و بی‌کفایتی مدیران خویش نیز آسیب‌پذیر است، همچنانکه انفجار داخلی غم‌انگیز تایمز در سالهای ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۱ ثابت کرد.

هریک از مثالهای قربانی شدن روزنامه و آماج حمله شدن روزنامه‌نگاران از چند روزنامه‌ای آورده شده که در سراسر دنیا نامهایی بسیار آشنا هستند و بیشتر آنها مترادف عبارت پرطنین "آزادی مطبوعات" اند. من از اینکه تا اینجا به یکی از روزنامه‌هایی که در این کتاب بررسی شده‌اند، یعنی پرآودا، روزنامه رسمی حزب کمونیست اتحاد شوروی، اشاره نکرده‌ام منظور دارم. از بسیاری جهات مهم، آن روزنامه را نمی‌توان در این مجموعه جای داد. پرآودا روزنامه‌ای "آزاد" در مفهوم غربی نیست. ویراستارانش دنباله‌روی خط و خطوطی‌اند که اربابان سیاسی تعیین می‌کنند. روزنامه‌نگاران روسی می‌پرسند مگر این باروش غربی خیلی تفاوت دارد که به ویراستاران دستور می‌دهند خطی را که صاحبان روزنامه تعیین کرده‌اند دنبال کنند. اما در غرب صاحب روزنامه معمولاً دولت نیست، سنت چندگانگی قدرت سیاسی در نظامهای مستقر غرب به این معناست

که چه بسا احتمال دارد صاحب روزنامه با دولت سرشاخ باشد، و باز به این معناست که بسیاری از ستونهای روزنامه می‌تواند از اطلاع و نظارت او بیرون بماند - به‌ویژه زمانی که، در غرب، موفقیت تجاری روزنامه‌نگار به او امکان بدهد تا آزادماندنش را به صاحب روزنامه بقبولاند. اما پراودا از جهاتی دیگر هم متفاوت است: با بازار تجاری کاری ندارد و از آگهی‌گرفتن بی‌نیاز است. پراودا احتیاجی ندارد خواننده را به خریدن روزنامه‌اش وسوسه کند؛ عضویت در حزب کمونیست یا داشتن شغلی دولتی یعنی خواندن پراودا هم جزء برنامه است. در پراودا انتخاب خبر نه در جهت واکنش به رویدادهای جهان که بر پایه دستورها و اولویتهای سیاسی است و پراودا در تهیه خبر ناچار نیست با روزنامه‌های دیگر رقابت کند.

این دوازده روزنامه، به‌استثنای پراودا و تا حدی کمتر الاهرام، نه‌تنها در بازارهای داخلی که با همدیگر نیز باید رقابت کنند. همه آنها خود را متعهد به درج امور بین‌المللی می‌دانند و هر روز دست‌کم دو صفحه، و معمولاً بیشتر، را وقف دنیای بیرون مرزهایشان می‌کنند. کار همدیگر را می‌خوانند و روی کار هم‌قطاران‌شان مانند گونه‌ای بازار بین‌المللی و روزانه اخبار و عقاید به داوری می‌پردازند. در اینجاست که پراودا و الاهرام دوباره وارد این جمع می‌شوند. آنچه پراودا می‌گوید خبر است؛ آنچه الاهرام درباره دنیای عرب می‌نویسد به حساب اطلاعاتی بی‌همانند گذاشته می‌شود که با ارزش است و بنابراین خبر به حساب می‌آید.

یکی از روشهای بسیار ذهنی من در انتخاب این دوازده روزنامه ریشه در تجربه خبرنگاری‌ام در اروپا، آمریکا، آسیا، و افریقا برای گاردین دارد - روزنامه‌ای مشهور و پرسابقه که اگر به ملاحظه پرهیز از ستایش همکاران نزدیکم نبود ارزش گنجانده شدن در این کتاب را داشت. چه در هنگام نوشتن گزارش از انقلاب در پرتغال، از ترور رئیس‌جمهور کره، از خشکسالی در افریقا یا جنگی در صحرا، به عیان دیده‌ام که تنها چند روزنامه دنیا به آن اندازه احساس وظیفه می‌کنند و به رویدادهای

بین‌المللی علاقه دارند که زیر بار هزینه قابل توجه فرستادن خبرنگار خود به محل حادثه بروند. با چند استثنای اندک از روزنامه‌های محلی، همکارانی که در اینجا و آنجا به هم برمی‌خورند از همین دوازده روزنامه‌اند.

در این وضعیت خطری نهفته است. حمله اخیر یونسکو به استیلاي خبرگزاری‌های غربی بر خبرهایی که در دنیا ارائه می‌شود، و اینکه خبرگزاری‌ها قلباً به منافع غرب پایبندند و بنابراین تصورات پیش‌ساخته‌شان سیمای دنیای سوم را در خبرهایشان تحریف می‌کند، نه تنها زیر بسیاری درسها از ماهیت و نیاز به آزادی مطبوعات که به مرارت آموخته شده می‌زند، بلکه بحث یونسکو از پایه بی‌ربط است. این بحث به تسلط چهار خبرگزاری عمده‌ای نظر دارد که ماده خام خبری در اختیار جهان می‌گذارند: آسوشیتدپرس، یونایتدپرس، رویتر و خبرگزاری فرانسه. در مجموع، محصول کار آنها را بیش از همه روزنامه‌ها می‌خوانند تا عامه خوانندگان یا سازندگان افکار عمومی. اگرچه هر نوع حب و بغضی می‌تواند در انتخاب و مخابره تکه‌های خبر دخیل باشد، تأثیر ماده خام خبری بسیار کمتر از نفوذ روزنامه‌های عمده‌ای است که آن اخبار خام را در متن می‌گنجانند، ارزیابی و تحلیل می‌کنند و از آن مبنایی برای داوری به‌دست می‌دهند. اما روزنامه‌هایی که در این کتاب آمده‌اند منابع خبرگیری خودشان، گزارشگران و سیاسی‌نویسانی در خارج و متخصصانی در موضوعهای گوناگون دارند که مستقل از خبرگزاری‌ها عمل می‌کنند. این نکته معنی‌داری است که خبرگزاری‌ها در جریان کارشان مطالب مهم و سرمقاله‌های چند روزنامه مشهور بین‌المللی را هم به‌عنوان داده‌های خام خبری گزارش می‌کنند. در واقع، سهمی عمده از شهرت روزنامه‌های این کتاب از این بابت است که خبرگزاری‌ها دائماً از نوشته‌های آنها نقل می‌کنند. آنچه یک روزنامه بزرگ می‌گوید می‌تواند به خودی خود خبر باشد؛ اظهار نظر پرودا درباره سیاست خارجی شوروی، آخرین افشاکگری واشنگتن پست در باب خطاهای رئیس‌جمهور، داوری تایمز درباره

موقعیت ملت بریتانیا، یا ارزیابی راند دیلی میل از وخامت موجی تازه از شورش در سوئوتو بالقوه خبر است.

بیشتر دولتهای جهان، سفارتخانه‌ها و مقامهایشان درک خود از دنیا را از صافی داوری روزنامه‌های مهم می‌گیرند. جدا از خبرهای داغی مانند جنگها و فاجعه‌ها، رسانه‌های الکترونیک هم برای تشخیص اینکه اهمیت کدام ماجرا به هزینه قابل توجه فرستادن فیلمبرداران تلویزیون می‌ارزد منتظر داوری روزنامه‌های بزرگند. در بیشتر کشورها خبرهای ساعت هشت صبح رادیو را صفحات اول روزنامه‌های همان روز تعیین می‌کنند. توجه یک روزنامه مهم به یک حادثه، به آن اهمیت می‌بخشد.

یک نمونه از گاردین در ۱۹۷۶: عملیات نیروهای مسلح افریقای جنوبی در نامیبیا چندین سال مایه نگرانی کلیسا و طرفداران حقوق بشر شده بود. اما آنچه منجر به رسوایی جهانی و بحث در شورای امنیت شد و توجه رادیو-تلویزیونهای جهان را برانگیخت انتشار این قضیه در سرتاسر صفحه اول روزنامه گاردین همراه با تشریح شکنجه برنامه‌ریزی شده غیرنظامیان بود که سربازان افریقای جنوبی به قید سوگند درباره آن شهادت داده بودند. روزنامه بزرگ این قدرت را دارد که اولویتهایی را که به اخبار می‌دهد به دنیا بقبولاند. رادیو و تلویزیون بیشتر دنباله‌رو مطبوعاتند تا هدایت‌کننده آن.

با صدای بلند خواندن صد کلمه - حجم متوسط یک پاراگراف روزنامه - یک دقیقه دقت می‌گیرد. در کل یک برنامه خبری ۳۰ دقیقه‌ای رادیو یا تلویزیون همان اندازه کلمه - و اطلاعات خام - هست که در متن خبر اصلی و یک مقاله روزنامه‌ای جدی. بنابراین روزنامه‌ها می‌توانند مطالب را خیلی عمیق‌تر پیروانند و گزارش کنند. افزوده بر این، خبرنگاران روزنامه‌ها همه جا بُروتروند. هنگام گزارش فرستادن از خشکسالی بزرگ شمال افریقا در سالهای ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ برای گاردین و نیویورک تایمز، من خودم را در هواپیماهای نظامی و کمک‌رسانی که به دورافتاده‌ترین نقاط صحرا می‌رفتند جا می‌کردم - در حالی که گروههای سه‌چهار نفری

فیلمبرداران دماغ تلویزیون اغلب با ابزار کارشان در فرودگاههای اصلی انتظار می‌کشیدند. خبرنگار روزنامه کمتر به چشم می‌آید. بیشتر خبرنگارانی که به خارج می‌روند در گذرنامه‌شان خود را “نماینده” یا حتی “نویسنده” معرفی می‌کنند (در برخورد با مأموران شکاک فرودگاه، با کمی دستکاری در اوراق می‌توان “گارسن” هم شد.^۱) بیشتر ما دل و جرأت به خرج می‌دهیم و در پرسشنامه ورود به یک کشور خارجی منظورمان از سفر را “جهانگردی” ذکر می‌کنیم، در حالی که گروه فیلمبرداران تلویزیون به‌ندرت می‌تواند بی‌جلب توجه وارد جایی شود. گزارشگران تلویزیون سخت به فرصتهای خبری خاص وابسته‌اند: کنفرانسهای مطبوعاتی، شورش یا تظاهرات، پیامدهای فاجعه‌ای طبیعی و مصاحبه با کسی که حاضر است حرفش را جلو همه بزند. اما همه وقایع در موقعیتهایی چنین مشخص شکل نمی‌گیرند و روزنامه‌نگار می‌تواند لابه‌لای این رویدادهای عمومی، زندگی و کار کند. تلویزیون نمی‌تواند کسی را که می‌خواهد حرفی را خصوصی بزند نشان بدهد. برای رسانه‌های الکترونیک، دنیا تناثر است و حوادث باید روی صحنه اتفاق بیفتد. روزنامه‌نگار می‌تواند پشت صحنه، جایی که وسایل دکور و اجرای بازیگران را می‌توان آسانتر دید، کار کند.

اما این نکات فنی جایگاه ویژه کل مطبوعات را هم روشن نمی‌کنند، تا چه رسد به منزلت روزنامه‌های بزرگ را. بخشی از این مرتبت خاص ریشه در سابقه دارد. یکی از بهترین روزنامه‌های جهان که دوست داشتم آن را هم بررسی کنم ال پائیس^۲ اسپانیاست. این روزنامه کارنامه‌ای جذاب از شجاعت و کفایت ویراستاران، اعتبار فرهنگی و موفقیت تجارتي برای خود فراهم کرده است. ال پائیس با اینکه فقط پنج سال از آغاز انتشارش

۱. منظور تشابه املاي کلمات writer، در زبان انگلیسی به معنی نویسنده، و waiter به معنی گارسن است. م.

2. *El Pais*